

ناممکن ممکن

(فنون ترجمه شعر از نگاه احمد پوری)



کامبیز منوچهریان - عباس رضوانی



انتشارات آردامان

ISBN 978-600-8099-27-0

مقدمه

- در آغاز گفت‌وگو کمی از دروان کودکی و تحصیل برای مان می‌گویید؟
◀ من روز ۲۳ فروردین سال ۱۳۳۲ در تبریز به دنیا آمدم. پدرم کارمند دارایی بود و بسیار علاقه‌مند به کتاب و مطالعه و ادبیات. فرزند دوم خانواده هشتم و دوران دبستان و دبیرستانم در تبریز سپری شد. در دانشسرای تبریز دوره‌ی فوق دیپلم تدریس زبان انگلیسی برای راهنمایی را گذراندم. بعد، به خدمت رفتم و پس از آن نیز راهی اروپا شدم. دوره‌ی لیسانس در اسکاتلند در تدریس زبان انگلیسی یک سال طول کشید و بعد در نیوکاسل فوق لیسانس را در زبان‌شناسی (ساختار مدرن زبان انگلیسی) گرفتم.
- چه سالی می‌شود؟
◀ از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷.
- دوران انقلاب را آنجا بودید یا برگشتید؟
◀ من روزهای انقلاب را آنجا بودم و دو، سه ماه بعد برگشتم.
- چرا برگشتید؟ ظاهراً شرایط آنجا که برای شما خوب بوده.
◀ بله. من حتی می‌توانستم دوره‌ی دکتری را که به‌صورت بورس داده شده بود بگذرانم اما انقلاب شده بود. اوضاع به‌گونه‌ای بود که دلمان می‌خواست برگردیم و در آن شور و حال شرکت کنیم. به هر حال دوران بسیار ویژه‌ای بود. آدم باید در آن شرایط باشد تا بداند یعنی چه.

• چه شد تصمیم گرفتید برای ادامه‌ی تحصیل به اسکاتلند بروید؟

◀ سؤال جالبی‌ست. شاید برای اولین بار است در مصاحبه‌ای به آن اشاره می‌کنم. دیپلم رشته‌ی بازرگانی بود. آن زمان تا سال نهم، درس‌های عمومی می‌خواندیم. از کلاس نهم به بعد، باید رشته‌ی خودمان را تعیین می‌کردیم: ادبی، ریاضی و طبیعی. من امکان انتخاب هر سه رشته را داشتم. اما بعد از فوت پدرم که در سن ۱۰ سالگی من اتفاق افتاد، تلاش می‌کردم فشار مالی به مادرم تحمیل نکنم و چون رشته‌ی بازرگانی شهریه نمی‌گرفت، مجبور شدم آن را انتخاب کنم. اما پس از اتمامش دیدم حق شرکت در کنکور ندارم. از طرفی از همان دوران دبیرستان به انگلیسی علاقه‌مند شده بودم و پس از پایان دبیرستان در «شورای فرهنگی بریتانیا» انگلیسی تدریس می‌کردم. یک روز رییس آنجا از من پرسید که لیسانس را از کجا گرفته‌ام. وقتی از ماجرا باخبر شد، به من گفت چرا نمی‌روی آن طرف لیسانس بگیری؟ به او گفتم که امکانات مالی زیادی ندارم. هرچند کار کرده بودم و پس‌انداز داشتم و تازه هم ازدواج کرده بودم و خانمم هم کار می‌کرد. او من را به دانشگاهی معرفی کرد که امتحان می‌گرفت و در صورت کسب شرایط لازم می‌توانستم دوره‌ی سه ساله را در یک سال بگذرانم. این شد که به «موری هاوس» اسکاتلند رفتم و در مدت یک سال لیسانس تدریس زبان انگلیسی گرفتم و بعد هم راه باز شد برای نیوکاسل.

• از کجای این مسیر به ادبیات و ترجمه علاقه‌مند شدید؟

◀ کلاس اول ابتدایی بودم که توسط پدرم به مطالعه علاقه‌مند شدم. پدرم می‌گفت من که از اداره می‌آیم و با خودم روزنامه می‌آورم، اگر تو بتوانی تیتراژ را سریع و بدون غلط بخوانی ۱۰ شاهی جایزه داری. من قبل از آمدن پدرم در دهکده‌ی سرکوجه تیتراژ روزنامه را می‌دیدم و تمرین می‌کردم. بعدها فهمیدم پدرم متوجه کلک من شده بود اما به روی خودش نمی‌آورد. او معتقد بود که حتماً باید کتاب بخوانیم. برای او مهم نبود ما شاگرد اول بشویم یا نه، بلکه مهم این بود اهل کتاب خواندن باشیم. به کتابفروشی محل هم سپرده بود که هر وقت خواستیم، می‌توانیم کتاب برداریم. این بود که ما از همان دوم ابتدایی افتادیم به کتاب خواندن. علاقه‌ی من به ادبیات از

همان زمان شروع شد. به‌اضافه‌ی اینکه خودم هم کمی خیال‌پرداز بودم و این دنیاها و داستان‌ها را دوست داشتم.

• جایی هم از دفترچه‌ی چهل برگ اولین داستانتان گفته بودید.

◀ بله؛ نخستین رمان من بود که در ۱۰ سالگی نوشته بودم و گمش کردم. برادرم به شوخی می‌گفت با گم شدنش چه آسیب بزرگی به ادبیات ایران وارد شد! علاقه به ترجمه هم از دوران دبیرستان آغاز شد که انگلیسی یاد گرفتم و تصمیم گرفتم کتاب‌های اصلی را بخوانم.

• اولین کارهای منتشر شده‌تان در چه زمانی‌ست؟

◀ سال آخر دبیرستان بودم و در تبریز روزنامه‌ای چاپ می‌شد به نام آدینه که ضمیمه‌ی روزنامه‌ای دیگر بود. در آن روزنامه چند مقاله‌وار درباره‌ی مسائل ادبی از من منتشر شد. بعد از دبیرستان در مجلات فردوسی، نگین و رودکی داستان‌هایی از من به چاپ رسید.

• پس تا قبل از رفتن از ایران فقط در مجلات کارهایی از شما منتشر شده بود و کتابی نداشتید.

◀ بله.

• از آن کارها و به‌طور کلی از منتشر شده‌ها و مصاحبه‌هایتان آرشیوی جمع‌آوری کرده‌اید؟

◀ متأسفانه نه. خیلی بد است که به این مسأله بی‌توجه بوده‌ام. الان حسرت خیلی از آنها را می‌خورم. مثلاً برای مجله‌ی فردوسی حدود بیست داستان کوتاه نوشته بودم اما الان کمتر از ۱۰ تا از آنها را دارم.

• اولین شعری که ترجمه کردید در چه زمانی بوده است؟

◀ اولین ترجمه‌ای که خودم احساس کردم به‌عنوان شعر ترجمه شده است، مربوط است به پابلو نرودا به‌نام تصویری بر تخته سنگ که در بیست و دو یا سه سالگی برای دل خودم ترجمه‌اش کردم. بعدها در مجموعه‌ای از شعر جهان با انتشارات باغ چاپ شد.

• قبل از انتشار ترجمه‌ی شعر به‌صورت کتاب، در مجلات از شما ترجمه‌ی شعری چاپ نشده است؟

نه. جالب است بدانید که من اصلا نمی‌دانستم قرار است ترجمه‌ی شعر منتشر کنم. خودم را مترجم شعر نمی‌دانستم. اولین کتاب ترجمه‌ی شعر را با شک منتشر کردم. البته علاقه‌ی زیادی داشتم. حتی در دوران دبیرستان شعرهای کلاسیک را به ترکی و به‌صورت عروضی ترجمه می‌کردم اما شفاهی بود و برای دوستان.

• شعر هم می‌گفتید؟

◀ بیشتر نظم بود.

• اولین کتابتان کی منتشر شد؟

◀ بعد از برگشتن به ایران و در سال ۵۹ نمایشنامه‌ی بلشویک‌ها در تبریز منتشر شد که الان اثری از آن نیست.

• کتاب بعدی چه زمانی منتشر شد؟

◀ با توجه به اوضاع سیاسی آن زمان، من یک‌سری مقاله در کتاب‌های سیاسی چاپ کردم اما چون رشته‌ی اصلی من نبود می‌توانم بگویم کتاب بعدی من «ده گفت‌وگو» بود که سال ۶۴ با نشر چشمه کار کردم. کتاب بعدی‌ام که در سال ۶۵ منتشر شد از ناظم حکمت بود با نام «تو را دوست دارم چون نان و نمک» و پس از آن هم در سال ۶۶ کتابی از نرودا.

• زمانی که از ایران رفتید و دور بودید، باز هم در فضای ادبیات ایران قرار داشتید؟

◀ بله، بسیار.

• پس چرا از آن زمان تا مدتی پس از بازگشت، کاری در زمینه‌ی ترجمه‌ی شعر از شما منتشر نشده است؟

◀ اصولا توفانی که در بخشی از تاریخ یک کشور به‌وجود می‌آید، همه را، مخصوصا آنها که علاقه‌مند ادبیات و تفکر و حوزه‌های مشابه هستند، به‌نوعی متوجه یک محور مشترک می‌کند. آن روزها محور مشترک، سیاست بود. بسیاری از نویسندگان در آن دوران کار ادبی انجام ندادند. یک دلیل دیگر هم برمی‌گردد به اینکه من هرگز مترجم حرفه‌ای نبودم. درک ما از مترجم حرفه‌ای این است که ترجمه برایش شغل اصلی

محسوب می‌شود اما برای من تا به امروز ترجمه شغل نبوده، بلکه ذوق بوده است.

• روی درآمدش هم حساب نکرده‌اید؟

◀ هیچ‌وقت. الان هم حساب نمی‌کنم. در کشوری مثل کشور ما روی درآمد حاصل از نوشتن حساب کردن، کمی خطرناک است؛ مگر اینکه از ابتدا نوعی از نوشتن را انتخاب کنید که در بازار تضمین دارد.

• آن جو سیاسی باعث رکود حالت شاعرانه و ادبی شده بود؟

◀ شاید باعث شده بود خلاقیت هنری به‌طور موقت تعطیل شود و فقط در درون افراد بماند و به مسائل ضروری‌تر و دم‌دست‌تر توجه شود.

• و آن شروع مجدد با کیفیت کارهای حالت قبل از آن تفاوتی داشته؟

◀ طبیعی‌ست که تفاوت داشته باشد. دست‌کم تجربه‌ای به‌همراه داشته و باعث شده به مسائل عمیق‌تر نگاه کنید. بعد وقتی دوباره به ادبیات برمی‌گردید احساس می‌کنید که پختگی بیشتری پیدا کرده‌اید.

• با توجه به مدرکتان، کار آکادمیک انجام نداده‌اید؟

◀ چرا. زمانی که به ایران برگشتم، در دانشگاه تبریز مشغول تدریس شدم اما انقلاب فرهنگی شروع شد و ما که هنوز رسمی نشده بودیم باید منتظر بازگشایی دانشگاه‌ها می‌ماندیم. من هم برای امرار معاش باید مشغول به کارهای دیگری می‌شدم و در نتیجه از آن فضا دور شدم. بعدها مدتی در دانشگاه آزاد تدریس کردم و به‌رغم جذابیتی که تدریس برایم دارد، مسائلی پیش آمد که مجبور شدم از آن کار دور شوم.

• آن تدریس‌ها شامل مباحث شعر و ادبیات بود یا رشته‌ی تخصصی خودتان؟

◀ رشته‌ی تخصصی خودم زبان‌شناسی است اما دروس مختلف برای دوره‌ی لیسانس را تدریس می‌کردم؛ مثل ترجمه‌ی ساده، ادبیات انگلیسی و البته چندان اعتقادی ندارم که ترجمه را حتما از طریق آکادمیک باید آموخت. آن بخش از ترجمه را که فن است، می‌توان یاد گرفت اما اصل ترجمه چیز دیگری‌ست. می‌توان درباره‌ی برخی متون ترجمه صحبت کرد اما اینکه یک نفر را مترجم بار بیآورید، کمی سخت است.